**اصلاح و تغییر (3)**

**نواب، حسین**

حال میرسیم به کیفیت ترقی زبان.ببینیم اگر امروزه ما شعرائی داشته باشیم که‏ بنوانند مثل فرخی و منوچهری و عنصری و انوری شعر بگویند و به پایه کتاب ابو الفضل بیهقی و ابو المعالی نثر بنویسند زبان فارسی ترقی کرده است؟و یا حتی از خطر محفوظ مانده؟بعقیده‏ من نه.چرا؟برای اینکه پیشرفت و ترقی باید متناسب با عصر و زمان باشد.زبان هم از این قاعده‏ کلی مستثنی نیست.همانطور که اگر بهترین اسب و درشگه را تهیه کنیم و با آن بخواهیم سفر کنیم‏ در مقابل اتومبیل و هواپیما بود و نمودی ندارد همانطور هم اگر چند شاعر داشته باشیم که سبک‏ منوچهری و فرخی و عنصری را تقلید کنند،و خوب هم تقلید کنند،اما چیزی از خودشان یا چیزی‏ باب روز نداشته باشند که بآن اضافه کنند ما نمیتوانیم بگوئیم زبان فارسی همانطور که در آن‏ دوران در اوج فصاحت خودش بوده حالا هم هست.آنروزه آنها بدانش امروز دسترس نداشتند. اصلا چنین دانشی وجود خارجی نداشت.البته هر کدام از آنها عربی را خوب میدانستند و در ادبیات آن زبان ماهر و استاد بودند،و سبکی نغز فارسی و عریب با بیان شیوا و سخن زیبا در اوج‏ فصاحت و کمال بلاغت از خود یادگار گذاشتند که بمراتب بر ادبیات عرب که از آن تقلید کرده‏ بودند رجحان داشت.البته برای آنروز دنیا بسیار خوب بود و چون آن سبک در مقام خودش در حد کمال است.هرکس که آشنائی به تاریخ و فرهنگ و مذهب و ادب مشرق زمین داشته باشد آنرا بخواند لذت میبرد و حتی امروزه هم بعد از قرنها قابل این است که ما مرور نمائیم.و بخاطر بسپاریم.اما حالا،هم اجتماع بشری که ما در آن زندگانی میکنیم و هم دانشی که این اجتماع را بوجود آورده‏ تغییر کرده است.پس اگر چه زبان شعر او قلم ادبای خراسانی قشنگ است اما دیگر جوانهای‏ ما که اروپا و امریکا را دیده‏اند و فیلم‏های سینما را هر روز می‏بینند از تشبیهات آنها راجع به قد و اندام و زلف و خال و چهره و چشم و ابرو و دهان معشوقه خودشان نه تنها محظوظ نمیشوند متأثر هم‏ نمیگردند.ابو المعالی و ابو الفضل بیهقی کتابشان درعین‏حال که بهترین نمونهء نثر فارسی است‏ درس سیاست و آداب اجتماع هم هست اما دیگر با تمدن امروز که کارها در صحنهء پارلمانها و بدست‏ نمایندگان مردم حل‏وفصل میشود ملل متحدی هست صحبت رای با برهمن و قصهء شیر و گاو و حکایت بردار کردن حسنک وزیر هرقدر هم متنی بر حکمت باشد و در قالب الفاظ فصیح و تعلیرات‏ بلیغ ریخته و گنجانیده باشند ارزش سابق را ندارد.بلی اگر ما امروز شعر او ادبا و تئاترنویس‏ و سازندگان فیلم داشته باشیم که در ادبیات غرب ماهر و استاد باشند و زبان و آداب و سنن آنها را بخوبی بدانند و شبیه داستانها و افکار و سبک و طرز آنها را در آثار خودشان بزبان فارسی بیاورند و گفتار آنها در زبان فارسی بر گفتار فرنگیها مثلا تولستوی و بالزاک و آناتول فرانس ویکتور هوگو و دیکنس در زبان خودشان ترجیح داشته باشد و لو اینکه فکر را از آنها گرفته و سبک را از آنها تقلید کرده باشند میتوانیم بگوئیم زبان فارسی ترقی کرده است.همانطور که بعد از شکسپیر هم‏ وقتی فیتس جرالد آمد فکر و سبک خیام را در رباعیات خودش تقلید کرد در زبان انگلیسی اثری جاویدان باقی گذاشت که تا امروز هم کتاب او بعد از کتاب مقدس از هر کتاب دیگر بیشتر چاپ‏ میشود و همه گفتند بزبان انگلیسی چیز تازه افزوده شده است.

حال اگر نویسندهء محترم قانون کبیر و دانشمندانی که در طراز ایشان فکر میکنند بگویند ما امروز هم وقتی فرخی و منوچهری در عین تصدیق گفتار ایشان خواهم گفت بران این است که در دوران‏ کودکی و جوانی ما با دانش فرنگی بدنیا نیامده بودیم و در محیط و دایره معلومات فرس و عرب‏ تربیت شدیم و نشوونما کردیم.لاجرم هنوز هم از مکتب قدیم لذت میبریم.اما جوانان ما که‏ از روزی که پا بعرضه وجود نهاده‏اند با برق و رادیو و تلویزیون و هواپیما و راه‏آهن و اتومبیل و سینما و تئاتر سروکار داشته‏اند اینطور نیستند.

تفاوتی که بین ادبیات ملل و زبان آنها هست این است که زبان وسیله تفهیم و تفاهم‏ معمولی است آنهم در زمان حال،اما ادبیات چیزی بیشتر از آن دارد ناظر بزمان معین نیست‏ مقصودش این است که یا زشتی و زیبائی را در نظر خواننده و شنونده مجسم نماید یا بیشتر جلوه بدهد. یا او را به برهان و مناطق گوینده و نویسنده اقناع کند.یا امری را که خودش و یا عواقبش در نظر عموم مجهول است معلوم نماید.یا در شنونده و خواننده آثاری از قبیل شادی و طرب،غم و اندوه،ترس و جرأت،طمع یا قناعت،حمیت و شهامت خودخواهی و یا از خودگذشتگی،غیرت و فداکاری و از این قبیل بوجود بیاورد.آنهم باین‏منظور که در حال یآمال نتیجه معین از آن بگیرد.هدفش هم غالبا بلکه همیشه یک فرد معین نیست بلکه جماعت است که هرکدام در امور سلیقه مخصوص و طرز استدلال و تفکر معین و منافع‏ محدود خودشانرا دارند زمان معین نیست بلکه بعضی اوقات اثرش در آینده که مخاطب و گوینده‏ هر دو با خصوصیات خودشان رفته و معدوم شده‏اند و غرض کامل در میان نیست بیشتر است.

تا قیامت میزند قرآن ندا کای گروهی جهل را گشته فدا مر مرا افسانه میپنداشتید تخم طعن و کافری میکاشتید خود بدید ای خسان طعنه‏زن‏ که شما بودید افسانه نه من‏ تا بدیدید آنکه طعنه میزدید که شما فانی و افسانه بدید من کلام حقم و قائم بذات‏ قوت جان جان و یاقوت زکات

\*\*\* گفته شد حس خودپرستی موجد و سبب و باعث و جهت هرگونه پیشرفت و ترقی در تمام‏ شئون اجتماع است.غریزهء میهن‏پرستی و همچنین علاقه‏مندی بخانواده و قبیله و اجتماع از آن‏ تولید میشود و منشعب میگردد.

از امثله و شواهد و اشعار و گفتاری که گذاشتیم مقصود این بود که ثابت و مدلل گردد که‏ این حس از هرچه بیشتر در گرو آزادی است.در محیطی که آزادی بود عوامل دیگر-حتی‏ امنیت-هرچند کم‏یاب و نایاب و دشوار تحصیل شود و بدست آید نشوونما میکند.و بالعکس‏ اگر همه موجبات را فراهم بکنیم و آدمی حس کند که از خود اختیاری ندارد اسیر و برده دیگران‏ است کشش و کوششی هم مقدور نیست.حس خودپرستی در او ضعیف میگردد و کم‏کم از بین میرود درویش و بی‏قید و لا ابالی بی‏اعتنا به دنیا میگردد و دیگر اگر جسم او کار کند فکر او کار نمیکند و یا لا اقل در سیر ترقی کار نمیکند پس نمیتواند منشاء پیشرفت باشد و قابل نیست که آثار بزرگ‏ او او ظاهر گردد و بوجود آید.

مذهب جبریون و مسلک متصوفه و طریقهء درویشی و مکاتب مختلف منشعب از آنها که در تمام مشرق زمین نشوونما کرده تا بجائی که سعدی علیه الرحمه باب دویم گلستانرا منحصرا در اخلاق‏ درویشان نوشته و باب سوم و چهارم گلستانرا در فضیلت قناعت و فواید خاموشی و باب پنجم و ششم‏ بوستانرا در تسلیم و رضا و قناعت که همه اینها از صفات درویشان است از این جهت است که در مقابل ظلم و بیدادگری و تعمدی و محرومیت‏ها از حقوق انسانی و اجتماعی درویشی تنها طریقی‏ بوده که سکون خاطر میآورده و آدمی را از گزند حوادث مصون میداشته.همه جنگ و نزاع و اختلافات در سر دنیاست آنکه دست از دنیا کشیده و در گوشه افتاده کسی باو کار ندارد.کس نیاید بجنگ افتاده.طریق درویشان چیست؟بقول مولوی:

از دم حب الوطن بگذر ؟؟؟ که وطن آنسوی جان زین سوی نیست‏ گر وطن‏خواهی گذر ز آنسوی شط این حدیث راست را کم خوان غلط

بقول سعدی:طریق درویشان ذکر است و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل و رضا..که حالا اغلب جوانان ما تسلیم و تحمل و رضا را قبول دارند و باقی را کنار گذاشته‏اند.

ذکر و شکر و طاعت و ایثار و قناعت و توکل و تحمل و تسلیم و رضا اگرچه سکون‏خاطر و آرامش باطن میآورد و انسانرا برای تحمل ناملایمات آماده و به سرنوشت خود راضی مینماید و در نتیجه زندگانی کردن در محیط ناسالم آسان‏تر میشود اما چقدر فرق دارد مثلا باشعار مردم‏ انگلیس Dieu et Mon Droit خدا و حق من.که پس از خداوند بحق خویشتن بیش از هرچیز اعتقاد دارند.و یا شعار مردم فرانسه Egalite Fraternite Liderte آزادی.تساوی.برادری. اول آزادی را میخواهند بعد در محیط آزاد تساوی حق با دیگران و هروقت این دو حاصل شد آنوقت اخوت و برادری با سایرین.

اگر کسی باین گفته ایراد بگیرد که کشورهائی را دیده‏ایم که در آنجاها آزادی نبوده‏ معذالک پیشرفت و ترقی کرده‏اند.جواب خواهیم گفت فرقست بین آنوقت که مردم خودشان‏ ضروریات را حس کرده بانی و مسبب ترقیات باشند با پیشرفت و ترقی که دولتها عامل آن بشوند سیر زمانه را نمیتوان متوقف کرد.و اگر در یک‏جا محیط مساعد و مقتضی برای پیشرفت موجود نباشد در جای دیگر که شرایط موجود است ترقی خواهد شد و باینجا سرایت خواهد کرد و با گذشت‏ ایام وضع عوض میشود.

از ابتدای تاریخ تا قبل از سدهء اخیر آیین بردگی طی قرون اعصار متوالی در روی کره‏ زمین معمول بوده و کسی بیاد ندارد که از بین بردگان مگر در موارد بسیار شاذ و نادر نبوغ و استعداد فوق العاده بروز و ظهور کرده باشد بلکه همواره هر فکر تازه و ابداع و اختراع و ابتکاری‏ که شده نتیجهء فکر مردمان آزاد بوده و هر ترقی و پیشرفتی که حاصل گردیده اثر کار و کوشش‏ و سعی و لیاقت آنها بوده است در صورتیکه عبد هم مثل مردم دیگر انسان است و با آنها در همان‏ محیط زندگانی و نشونما میکند.

بردگی هم همه‏اش این نیست که زن و مرد را ببرند و آزادی آنها را آزادانه در بازار آزاد بفروشند.این نوع بردگی تا قبل از قرن نوزدهم معمول بود و حالا دیگر معمول نیست.پس بدون معامله و خرید و فروش هم هروقت این اندیشه در کسی ایجاد شد که در گفتار و رفتار خود آزاد نیست و محکوم است از عقیده دیگران تبعیت و منافع آنها را تأمین نماید و ولو برخلاف‏ عقل سلیم حق ندارد از روش معین تجاوز بکند و حتی برای حفظ منافع خویش هم نمیتواند از خود دفاع بکند.چنین انسانی برده و بنده است اگرچه بظاهر خریدوفروش نشده باشد و مثل دستهء اول در او استعداد غیرعادی و نبوغ پیدا نخواهد شد.هر پیشرفتی که در دنیا پیدا شده اولش فکر بوده وقتی اجبار موجود بوده که در دایره معلومات سابقین و معتقدات دیگران و یا قوانین و مقرراتی‏ که هدفش تأمین منافع اجتماع در مقابل حرص و آز افراد یا دسته‏ها نباشد اسیر باشیم فکر و اندیشه‏ ما زنجیر شده است و دیگر جهش و پرواز ندارد...

زبان هم از این قاعده کلی مستثنی نیست.ما نه میتوانیم جوانان خود را مجبور نمائیم که‏ در دایره نظم و نثر و ادبیات فرس و عرب تا سن معینی محصور بمانند و از آن تجاوز نکنند.و یا اینکه اگر دانستن زبانهای خارجی را وسیلهء موثری برای پیشرفت خودشان در زندگی میدانند رغبت فوق العاده بداشتن آن نشان ندهند.و یا اینکه از آموختن زبانهای خارجی باطفال خود در سنین طفولیت خودداری کنند.باید آزادی داشته باشند که راهی را که برای خودشان و اطفالشان‏ مفید و مؤثر میدانند تعقیب نمایند و در دایره معلومات بین المللی نبوغ و ابتکار و استعداد شخصی‏ خود را بکار اندازند تا سبک تازه در ادبیات فارسی بیاورند.زبانی که مورد مکاتبهء معمولی است با این چیزها از بین نمیرود زیرا هرکس مجبور است که برای تفهیم و تفاهم از سبک و روش عموم‏ تبعیت نماید.کتاب سعدی و حافظ هم هفت قرن است استنساخ و چاپ شده باز هم میشود.

گذشته از این سخن بلیغ هم مثل هر متاع دیگر بازار آزاد و رواج لازم دارد.برای‏ اینکه کالائی رواج تام داشته باشد چه‏چیز لازم است؟مشتری.مشتری زیاد نه یکنفر و نه یک مقام. بیخود و بلا سبب که نهضت ادبی ایجاد نمیشود و اهل فن هوش و استعداد و وقت و معلومات خود را صرف ابتکار سبک تازه در ادبیات نمی‏نمایند.باید از این زحمت منفعتی بانها برسد.آنهم نه‏ از آن نوع منفعت که در دانشگاه‏ها برای هرکدام یک کرسی بگذارند.و یا اینکه بعنوان تمام‏وقت‏ حقوق آنها را دو برابر نمایند.یا اینکه به کتاب آنها حق التألیف و حق الترجمه بدهند.و یا اینکه مجلدات آنرا بتعداد زیاد یک مقام خریداری نماید.

دانش و آزادگی و دین و مروت‏ اینهمه را بنده درم نتوان کرد

منعفت آنها باید این باشد که در محیط آزاد که حق گفتن و نوشتن برای آنها مسلم و میدان‏ برای رقابت دیگران باز است حس غرور و خودخواهی آنها اقناع شود.حس غرور و خودخواهی سخنگو و نویسنده چه‏وقت اقناع میشود؟وقتیکه گفته و نوشته آنها مورد پسند عامه واقع گردد،مؤثر باشد و از آن فایده ببرند.

آدمی فربه شود از راه گوش‏ جانور فربه شود از حلق و نوش‏ گاو و خر فربه شود لیک از علف‏ آدمی فربه ز عز است و شرف

آن ادبیاتی که ما در قدیم بوجود آوردیم و حالا داریم و بوجود آن افتخار میکنیم باب‏ آنروزگار بود که پیدا شد وقتی‏که (ایران بزرگ)نه ایران امروز از عرب و ترک و مغول و ایرانی پادشاهانی داشت،و در هر ناحیه امیری و وزیری بود و مردم صاحب مال و مقامی پیدا میشدند این اشخاص از بزرگ و کوچک هر کدام برای خودشان درباری داشتند و میخواستند که نام آنها همواره بر سر زبانها باشد و ذکر آنها همیشه مخلد بماند.

آنوقت‏ها روزنامه و رادیو و تلویزیون که امروزه بوسیله تبلیغات دامنه‏داری آن میشود نبود.برای اینکار شعرا و فضلا را بدور خود جمع میکردند که در ستایش آنها قصیده بگویند و برای‏ بزم آنها غزلیات غنائی بسرایند و کتب خود را بنام آنها بنمایند.و یا آنکه در خانقاه و سلک متصوفه‏ و دایرهء عرفا و جرگه درویشان و محیط عزلت‏گزیدگان دانشمندانی که سطح فکر آنها محدود بود به معلومات مذهبی و تاریخی و ادبی و اخلاقی و پارهء علمی البته متناسب با زمان خودشان.و فاقد بود از جنبه‏های سیاسی و اجتماعی و انتقادی(درصورتیکه ادبیات امروزه بیش از هرچیز ناظر باین سه امر است)شعر بگویند.در خطابه و نمایش و رمان که تمدن امروز بر آن استوار است و بیشتر در اجتماعات بزرگ تولید میگردد تا محیط محدود اثر قابل ذکری از ایران قدیم‏ بلکه از همه مشرق‏زمین بیرون نیامده است نثر هم محدود است.برای رشد و نمو و ترقی چنین‏ ادبیاتی کافی بود که از سطح پائین شروع بشود و ترقی کند و رفته‏رفته مدارج عروج و کمال را به‏پیماید تا یکروز شاعر و نویسنده قادر بشود که اثری ممتاز از خود بوجود بیاورد.امروزه دنیا تغییر کرده ایران هم همینطور ملوک الطوایفی بهیچ‏صورت نیست بلکه تمرکز بیش از حد لزوم‏ موجود است معلوم است دیگر چنین ادبائی پیدا نمیشوند ضرورت هم ندارد که پیدا شوند.اگر گاهی قصیده و غزلی از آثار گویندگان معاصر میخوانیم و میشنویم که محظوظ میشویم از آنست‏ که گونیده آثار شعرای قبل را خوانده و لذت برده و خواسته است چیزی هم در تقلید از آنها خود او گفته باشد. پس اگر ادبیات بخواهد ترقی کند مستلزم اصلاح و تغییر برنامه‏های تدریس نیست‏ محتاج به محدود کردن آزادی متعلمین و اولیاء آنها نمیباشد.بلکه بالعکس از هرچه بیشتر آزادی لازم دارد که حرف را با حرف پاسخ بدهند.آنهم باید از سطح بالا باشد،با همانطور که‏ گفتار فرانکلن روزولت باسم FiRE SiDE TALK در رادیو مردم امریکا را طوری در اطراف‏ شخص او جمع و به عقل و عقیده‏اش معتقد کرده بود که تا زنده بود از او دست نکشیدند و چهار مرتبه با انتخابات آزاد بریاست جمهوری انتخاب شد. مردم ما هم به گفته و گوینده ایمان پیدا کنند و در اطراف شخص(نه در اطرف مقام و یا حتی عمل)جمع شوند.من چه گفتم یک رگم هشیار نیست.اگر محیط برای چنین سخن‏رانی‏ها مساعد بود ادبیات خودبخود ترقی میکرد و حاجت نبود که امروزه ما در اطراف آن بحث کنیم. و یا همانطور که ذکر شد در سینما و تئاتر(مخصوصا سینما) سبک و طرز موضوع تازه و جدید بیاورند که قابل این باشد که باقی بماند و دیگران از آن‏ اقتباس کنند.